

# حکیم نوسرو آموزه‌های قرآن

کامران شرفشاهی



نظامی عروضی سمرقندی زادگاه فردوسی را روستایی از توابع طوس خراسان ذکر کرده است که در برخی منابع به روستای دیگری به نام «قران» نیز اشاره شده است. درباره سال تولد او نیز اختلاف نظر فراوان است. آنچه که از اشعار او برمی آید این است که نزدیک و یا شاید بیش از هشتاد سال عمر کرده است. و از آنجا که در ۵۸ سالگی دو سوم شاهنامه را به نظم درآورده است و این زمان مقارن با جلوس سلطان محمود غزنوی می باشد. تلخیص تولد او را با کسر ۲۸۷ هجری؛ سال ۲۲۹ هجری تخمین زدند. به آنجا به مصرع «سی رنج بردم در این سال سی» بر می آید که فردوسی برای نگارش شاهنامه ۲۰ سال وقت صرف کرده است و باز به استناد بیت

ز هجرت شش پنج هشتاد بار  
که گفتم من این نامه نامدار  
می توان نتیجه گرفت که نظم شاهنامه در سال ۲۰۰ هجری به اتمام رسیده است. درباره دین و مذهب فردوسی شکی باقی نیست که او مسلمان معتقد و شیعی مذهب بوده است. پژوهشگران بر این باور استوارند که اصول عقاید فردوسی به معتزله نزدیکتر بوده است.  
فردوسی سنجلیوری دیبجار و دوستدار راستین خاندان پاک پیامبر عالی قدر اسلام (ص) و امام علی بن ابیطالب (ع) بوده است و راه و بهایی و رستگاری را جز دیبجاری و کسب دانش و معرفت می دانسته است.  
فردوسی شاعری بکثرت است و سراسر شاهنامه سرتیتر از نام و یاد خداست. اینچنان که این کتاب بزرگ با نام و یاد پروردگار بن همت آغاز می شود به نام خداوند جان و خرد  
گزین برتراندیشمهر نگردد  
خداوند نام و خداوند جای  
خداوند روزی دگر نهیهای  
خداوند کویان و کوران سپهر  
فروزنده یاه و ناهید و بهر -

شاهنامه اثر سترگ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی بی گمان شاهکاری عظیم و اعجاب انگیز است. این اثر گرچه به ظاهر روایت زندگی و دوران پادشاهان و پهلوانان کهن و اساطیری ایران باستان را در بر می گیرد اما در باطن آن دریایی از معارف، حکمتها و ارزشهای عالی نهفته است. و بی تردید آنچه این اثر بی بدیل را از یک کتاب صرفاً حماسی جدا می کند همین روح معنا و نگاه ژرف سراینده آن به هستی و جهان پیرامون خویش است و به همین اعتبار است که عنوان «حکیم» را به حق برآزنده فردوسی می دانیم. متناسفانه علی رغم جایگاه رفیع این اندیشمند فرزانه و سخن سرائی بزرگ اطلاعات چندانی در مورد اجتماع و قابل اعتنایی درباره زندگی و احوال او در دست نیست تا جایی که حتی نام او و پدرش نیز به روشنی معلوم نمی باشد. و به همین لحاظ «ابوالقاسم» که کتیبه اوست و در کهن ترین مآخذ (تاریخ سیستان و چهارمقاله) ذکر شده است، به ناچار به جای نام این شاعر پرآوازه مورد استفاده قرار گرفته است. در آثار بسیار کهن که درباره او سخن رانده شده، او را با نامهای حسن، احمد و منصور یاد کرده اند. در تذکره دولتشاه (ص ۱۲۸) و سیاحتی المؤمنین (ص ۲۵۲) و مجمع الفصیحا (ص ۲۷۸) نام او را حسن بن اسحاق بن شرف شاه ذکر کرده اند. ضمناً آنچه مسلم است آنکه «فردوسی» تخلص شاعر بوده است.



فردوسی در شاهنامه یک‌دم از یاد خدا غافل نیست. «ایزد»، «کردگار»، «یزدان»، «خداوند» و ... واژه‌هایی است که در برگیرنده اعتقاد شاعر به توحید و ذات آفریدگار متعال است. در نگاه فردوسی گرچه طریقی دانش جستن از ارج و قرب فراوانی برخوردار است، اما اولویت در این راه شناخت خدا و کسب دانشی می‌باشد در مسیر قرب الی الله باشد:

ز دانش نخستین به یزدان گرای

که او هست و باشد همیشه به جای

ز دانش نخست آنچه آید به کار

بهین هست دانستن کردگار

در اندیشه فردوسی همه چیز از خداست و شاعر در بیان این نکته تأکید فراوان دارد تا جایی که در ابتدای شاهنامه هنگامی که حتی به خرد اشاره می‌کند، آن را موهبتی الهی بر می‌شمارد:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد

ستایش خرد را به از راه داد

به فردوسی را شیعه بودن شاعر ذکر کرده‌اند. فشار و حرمت‌شکنی نسبت به این شاعر گرانمایه تا حدی بود که به نوشته نظامی عروضی سمرقندی، بیکر فردوسی پس از درگذشت او به دلیل شیعه بودنش، در گورستان عمومی شهر اجازه دفن ندادند و در نهایت در باغی که ملک او بود به خاک سپرده شد. در چهار مقاله نظامی عروضی آمده است که پس از درگذشت فردوسی، دخترش صله سلطان محمود را نپذیرفت. و باز درباره رافضی بودن و ماجرای دفن فردوسی در آثار متقدمان آمده است که همان شیخی که بر جنازه وی نماز گذاشته بود و مانع از دفن او در قبرستان مسلمین شده بود او را به خواب دید که می‌گفت چون درگذشتم خداوند تبارک تعالی مرا گفت که اگر هیچ کار خیر و هیچ سخن خیری جز این بیت:

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگردد

نداشتی، باز هم به سبب عظمت همین بیت، همچنان که نام تو فردوسی است تو را در فردوس خویش جای می‌دادیم.

حکیم دانای طوس در شاهنامه به صراحت از اعتقاد خود به دین اسلام، پیامبر (ص)، امام علی (ع) و اهل بیت آن حضرت سخن گفته است:

به گفتار پیغمبر راه جوی

دل از تیر گیها بدین آب شوی

گواهی دهم کاین سخنها از اوست

تو گوئی دو گوشم پر آواز اوست

که من شهر علمم، علیم در است

درست این سخن قول پیغمبر است

منم بنده اهل بیت نبی

ستابنده خاک پای وصی

اگر چشم داری به دیگر سرای

به نزد نبی و علی گیر جای

گرت زین بد آید گناه من است

چنین است و این دین و راه من است

برین زادم و هم برین بگنرم

چنان دان که خاک پی حیدرم

متأسفانه فردوسی همان قدر که در زمان حیاتش مظلوم واقع شد، پس از مرگ نیز از ستم کوتاه‌بینان و کج‌اندیشان در امان نماند. برخی او را نادانسته و بی‌آنکه روح سخن وی را دریابند مورد مذمت و نکوهش قرار دادند و گروهی دیگر شعاع اثر این حکیم فرزانه را تا حد یک حماسه ملی محدود کردند و آگاهانه یا ناآگاهانه از پرداختن به جهان‌بینی این شاعر دردمند و دل‌آگاه امتناع ورزیده و صرفاً به بیان جنبه‌های نمادین، اسطوره‌ای و دراماتیک آثار او اکتفا کردند.

فردوسی و قرآن کریم

قرآن مجید کلام آسمانی خداوند و معجزه بزرگ خاتم پیامبران است. در عظمت این کتاب همین بس که خداوند کفار و مشرکین را دعوت می‌کند که اگر توانایی دارند آیه‌ای همچون آیات قرآن بیافرینند.

آیات قرآن گرچه به تدریج بر پیامبر عظیم‌الشان اسلام نازل شده است اما انسجام و ویژگی‌های منحصر به فرد این کتاب آسمانی خارق‌العاده است، به گونه‌ای که با گذشت زمان و در طی هر یک از اعصار جلوه‌های شگفت‌انگیز

می‌توان نتیجه گرفت که نظم شاهنامه در سال ۴۰۰ هجری به اتمام رسیده است. درباره دین و مذهب فردوسی شکی باقی نیست که او مسلمانی معتقد و شیعی مذهب بوده است. پژوهشگران بر این باور استوارند که اصول عقاید فردوسی به معتزله نزدیک‌تر بوده است



همچنین اعتقاد به روز رستاخیز، موجودیت انسان و عظمت هستی از دیگر نکات قابل تأملی است که در باب خداشناسی می‌توان در شاهنامه مشاهده کرد:

خرد رهنما و خرد دلگشای

خرد دست گیرد به هر دو سرای

که مراد از خرد همان رسول باطنی است و عقلی که موهبت خداوند و وجه تمایز میان انسان و سایر موجودات است، می‌باشد. و از این طریقی انسان می‌تواند با اندیشیدن در مجموعه شگفت‌انگیز خلقت خود در آینه هستی به تماشا بنشیند:

ز آغاز باید که دانی درست

سرمایه گوهران از نخست

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید

بدان تا توانایی آرد پدید

عشق و ارادت فردوسی به رسول گرامی اسلام و حضرت علی (ع) و اهل بیت مکرم عصمت و طهارت آن قدر بزرگ و شورانگیز است که قلم را یارای بیان آن نیست. ایستادگی و اعتقاد این شاعر فرهیخته تا به جایی است که در برخی از آثار علت عهدشکنی سلطان غزنوی و بی‌مهری او نسبت



تازه‌ای از این کتاب آشکار می‌شود. به عبارت دیگر هر چه گستره دانش و معرفت بشری بیشتر می‌شود، زمینه فهم این کتاب الهی افزون‌تر می‌گردد و اعجاب خردمندان را بر می‌انگیزد.

فردوسی بی‌هیچ شک و شبهه‌ای با قرآن مأنوس بوده است و آیات ژرف و دل‌انگیز این کتاب انسان‌ساز بر اعماق روح و اندیشه این شاعر توانا اثر نهاده است. هر کسی حتی با یک بار مطالعه شاهنامه در می‌یابد که سرایتده این اثر بزرگ با تمام علوم و دانشهای روزگار خود آشنایی و تسلط داشته است. چگونه ممکن است شاعری که در آن دوران برای بیان تولد رستم عمل پیچیده سزارین را مطرح می‌کند، با اسلام، احکام و معارف آن بیگانه و یا نامطلع باشد؟!

فردوسی بی‌گمان نیمی از عمر خویش را صرف مطالعه و تحقیق نموده است و در آن زمانه دسترسی او به آثار مذهبی و کتابهای دینی بسیار بیشتر بوده است و لذا تأثیر این آثار بر شاعر و اثر او امری اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل انکار است. رافضی بودن فردوسی در آن دوران پرآشوب بر این امر دلالت دارد که مطالعات فردوسی در زمینه اسلام بسیار وسیع بوده و این حکیم پرآوازه به تمامی جریانهای فکری عصر خویش نیز احاطه کامل داشته است و اگر شاعر مذهب تشیع را پذیرفته است، این عمل شجاعانه او بر پایه حقانیت و آگاهی استوار بوده است.

تأثیرپذیری فردوسی از قرآن کریم به شکلهای متعددی در شاهنامه نمایان است. نخستین سخن در این خصوص آنکه بنا به تحقیق ادبای نامداری همچون روان‌شاد استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، فردوسی اسلوب کار خویش را از قرآن کریم گرفته است. و از آنجا که زبان عربی زبان علمی آن عهد بوده است و نظر به استفاده استادانه فردوسی در شناخت و به کارگیری واژه‌های فارسی، می‌توان نتیجه گرفت که شاعر به زبان عربی مسلط بوده است و به همین دلیل ظرافتها و سایر دقایق ادبی قرآن را عمیقاً درک کرده و به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفته است و با الگو قرار دادن قرآن کریم، روش کار و اساس بیان خویش را شکل بخشیده است.

نکته دوم اینکه فردوسی همانند سایر حماسه‌سرایان تنها به شرح یک سلسله رخدادهای مهیج و پرحادثه (اکشن) بسنده نکرده است، بلکه در آغاز و پایان و اکثر ماجراها و گاهی نیز در هنگام بیان صحنه‌هایی در اواسط داستان به طرح مسائل اخلاقی و ارزشهای عالی انسانی پرداخته است و با ذکر مطالبی حکمت‌آموز و عبرت‌آور در خصوص سپری شدن عمر و بی‌اعتباری دنیا و بقای حیات اخروی و ضرورت اندیشیدن به روز جزا و لزوم پرهیزگاری و احترام به حقوق دیگران، سخنان قابل تأملی را ارائه نموده است و خیر دنیا و آخرت را در به کار بستن این رهنمودها دانسته است.

پرسشی که در اینجا مطرح است این است که منبع این سخنان کیست که شاعر نسبت به آن تا این اندازه التزام دارد و با فرا خواندن دیگران به پیروی از این سخنان و اجرای آن، سعادت و نیک‌بختی بشر را تضمین شده بر می‌شمارد؟ به تحقیق این نکته به اثبات رسیده است که تمامی سخنان حکمت‌آمیز فردوسی بر پایه قرآن کریم و احادیث بوده است. در این باره مقالات متعددی تاکنون به رشته تحریر درآمده و به چاپ رسیده است که هر یک حکایت از وسعت استفاده فردوسی در این زمینه دارد. در این مجال به ذکر دو نمونه در این خصوص اکتفا می‌کنیم:

قرآن کریم: الا بذکر الله تطمئن القلوب

حکیم فردوسی: دل آرام گیرد به یاد خدای

حضرت محمد بن عبدالله (ص): اطلب العلم من المهد الی اللحد

حکیم فردوسی: ز گهواره تا گور دانش بجوی

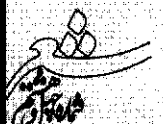
سومین نکته که بسیار با اهمیت است در کیفیت داستان‌سرایی فردوسی نهفته است. برخی نقاط مشترک بین داستانهای قرآن کریم و شاهنامه حکایت از دل‌بستگی فردوسی و تأثیرپذیری آشکار وی از قرآن دارد. داستانهای قرآن، زیبا، عمیق و عبرت‌انگیز است تا به آنجا که این داستانها به بهترین داستان (احسن القصص) معروف است. در هر یک از این داستانها سرگذشت عبرت‌آموز و حکمت‌آمیز یکی از پیامبران الهی و قوم او به ایجاز بیان شده است و از انسانها دعوت به عمل آمده تا در احوال پیشینیان خود بیندیشند تا در صراط مستقیم قرار گیرند.

داستانهای قرآن به حدی زیبا و تأثیرگذار است که در این خصوص تاکنون مقالات و کتابهای فراوانی منتشر شده است و چه بسیار نویسندگانی که با تأثیر پذیرفتن از داستانهای قرآن کریم به خلق آثار ارزنده‌ای توفیق یافته‌اند.

فردوسی نیز از زمره شیفتگان و ارادتمندان این کتاب آسمانی است که به الهام گرفتن از داستانهای قرآن کریم به اثر خویش شکوه مضاعفی بخشیده است. فردوسی شاهنامه را با الهام از آیاتی آغاز می‌کند که درباره داستان آفرینش هستی و خلقت انسان سخن می‌گوید و مراحل پیدایش حیات را روایت می‌کند. شیطان در سرتاسر اثر او حضور دارد و آن چنان که در قرآن کریم آمده است اهریمن در صدد گمراه کردن آدمی و به ضلالت کشیدن اوست. آن چنان که در قرآن کریم آمده است ابلیس می‌تواند به شکلهای مختلفی درآید و آدمی را بقربید، مشهورترین مورد این کار وسوسه شیطان درباره حضرت آدم (ع) است که عقوبتی سخت در پی دارد. در شاهنامه نیز ابلیس با فریفتن ضحاک و بوسیدن شانه‌های او، زندگی را تباه می‌کند. باز در دیگر داستانهای شاهنامه نیز ابلیس در داستان کیکاووس نیز به صورت نوازنده‌ای به دیدار شاه می‌آید و با توصیفهای جذاب و اغواگرانه خویش شاه را می‌فریبد و او را به درد سر می‌اندازد.

فردوسی در شاهنامه با کسی تعارف و رودریاستی ندارد. هر کسی که از یاد خداوند غافل شود، عاقبتی تلخ در انتظار اوست و هر که به ستمکاری روی آورد، مورد نکوهش او قرار می‌گیرد. برای او شاه با دیگران فرقی ندارد چنان که در داستان جمشید غفلت و غرور او پس از سیصد سال جهاننداری موجب می‌گردد تا فره ایزدی را از دست بدهد و به دست ضحاک اسیر شود و با ازاره به دو نیم گردد، آن گونه که غفلت حضرت آدم (ع) و سرپیچی او از امر خداوند، موجب رانده شدن او از بهشت می‌شود و مصایب فراوانی برای او فراهم می‌آورد.

فردوسی در شاهنامه گاه به صراحت از پیامبران الهی و دین و آیین آنان نام آورده است. وی در چند جا با نام آوردن از حضرت عیسی مسیح (ع) فضایل آن حضرت را ستوده است و علناً به خصومت «جهود» با آن حضرت اشاره کرده است. در گزارش «خرداد برزین» و در نامه «نوشیروان» به نگهبان مدائن پیرامون منش و سلوک حضرت عیسی (ع) به زیبایی هر چه تمام‌تر سخن گفته شده است. همچنین درباره حضرت ابراهیم (ع) نیز ابیاتی سروده است که اشاره به مقام آن حضرت و خانه کعبه دارد. فردوسی در اشعار دیگری از حضرت موسی (ع) و حضرت محمد مصطفی (ص) نیز یاد



کرده است که آورنده دین پاکی است که هوشمندان به آن می‌گروند. نگاه فردوسی به تمام ادیان نگاهی آمیخته با احترام است و درباره پیامبران و پارسایان هر دینی با نهایت خشوع و خضوع سخن گفته است که این امر برخاسته از اندیشه دین‌باور اوست که تمام این ادیان و پیامبران به تصدیق قرآن کریم از سوی خداوند مبعوث شده‌اند و تمامی ادیان الهی دارای یک وحدت اساسی هستند که همانا دعوت به پرستش پروردگار یکتاست. در این زمینه نیز فردوسی بحثهای حکیمانه‌ای دارد که هدف از این مباحث تقرب ادیان و مذاهب است که این نکته نیز حکایت از ژرف‌نگری و دوراندیشی حکیم فرزانه طوس در آن برهه از زمان دارد.

یکی از داستانهای قرآن کریم که به شدت مورد توجه قرار گرفته است، داستان حضرت سلیمان (ع) است. در قرآن کریم ۵۶ آیه درباره حضرت سلیمان (ع) آمده است و شانزده بار نام مبارک آن حضرت ذکر شده است. داستان این پیامبر الهی در سوره‌های مبارکه بقره، انعام، انبیاء، سبأ، نساء، انعام، نمل و ص بیان شده است.

فردوسی در داستان «جمشید» به نحو آشکاری از داستان زندگانی حضرت سلیمان الهام گرفته است. از نظر نوع ادبی هر دو داستان تراژیک است یعنی دو داستان تراژیک است یعنی بامرگ قهرمان یا شخصیت اصلی داستان پایان می‌پذیرد.



فردوسی در داستان «جمشید» به نحو آشکاری از داستان زندگانی حضرت سلیمان الهام گرفته است. از نظر نوع ادبی هر دو داستان تراژیک است یعنی با مرگ قهرمان یا شخصیت اصلی داستان پایان می‌پذیرد. و در هر دو داستان سلیمان (ع) و جمشید شخصیت محوری و اصلی داستان به شمار می‌آیند. در داستان سلیمان خداوند به او ثروت و دارایی فراوان، مقام و منزلت و جاه و جلال فراوانی می‌بخشد و سلیمان (ع) به اراده خداوند پس از چندی به قدرت بی‌رقیب روزگار خویش تبدیل می‌شود. سلیمان اقدام به ساختن قصرهای بزرگ و بی‌نظیر می‌کند. حکومت‌های دیگر را به اطاعت خویش در می‌آورد و لشکر مجهز و بی‌مانندی را تدارک می‌بیند و جان کلام آنکه حشمت و شوکت بی‌نظیری از سوی خداوند به این پیامبر ارزانی شد که غیر قابل توصیف است.

در داستان جمشید هنگامی که او قصد دارد به جای پدرش «تهمورث» بر تخت سلطنت بنشیند، همچون سلیمان (ع) با فره ایزدی پیمان می‌بندد که راه صلاح و صواب را طی کند و با پلیدیها و پلشتیها به مبارزه برخیزد:

بدان را ز بد دست کوتاه کنم

روان را سوی روشنی ره کنم

وی در طول دوران حکمرانی خویش اهتمام به ساختن بناها و عمارت‌های بسیار نمود و همچون سلیمان نبی (ع) جاه و جلال و حشمت و قدرت

فراوان یافت و کشورهای اطراف خویش را مطیع و منقاد نمود. دیگر تشابه بین این دو داستان جام جهان‌نمای جمشیدی معروف به جام جم است که وی در آن می‌توانست جهان را نظاره کند و از احوال آنچه در دور دستها می‌گذرد، آگاه نشود. این نیروی خارق‌العاده در داستان حضرت سلیمان نبی (ع) در انگشتر آن حضرت نهفته است که نام اعظم بر آن حک شده بود و به سبب آن امور ناممکن، ممکن می‌شد و تمام موجودات عالم از جانوران گرفته تا جن و پریان در اطراف آن حضرت اجتماع می‌کردند. همچنین باد نیز به فرمان آن جناب بود و از آن جایی که زبان پرندگان و حیوانات را نیز خداوند به آن حضرت آموخته بود، وی قادر بود از این طرف نیز از بسیاری از مسائلی که در دور دستها می‌گذشت، مطلع گردد.

البته داستان سخن گفتن حضرت سلیمان نبی (ع) با پرندگان در داستانهای دیگر شاهنامه الهام‌بخش فردوسی بوده است، چنان که در داستان تولد «زال» که سپیدموی است و این نکته برای «سام» که پدر اوست، خوشایند نیست، شاهد هستیم که «سیمرغ» چگونه با زال و سام سخن می‌گوید:

چنین گفت سیمرغ با پور سام

که ای دیده رنج نشیم و کُنام

پدر سام یل پهلوان جهان

سرافراز تر کس میان مهان

بدین کوه فرزند جوی آمدست

ترا نزد او آبروی آمدست ...

در این داستان سیمرغ هنگام جدا شدن از زال یکی از پره‌های خود را به او می‌دهد تا در هنگام احتیاج و به وقت ضرورت آن را آتش زند تا سیمرغ به کمک او بشتابد که در داستان نبرد رستم و اسفندیار این اتفاق روی می‌دهد و سیمرغ طریق غلبه بر اسفندیار را به رستم می‌آموزد. این پرند زبرک و اسرارآمیز که زبان آدمی را می‌داند و در کوه قاف مسکن دارد و چون جهان‌دیدگان خردمند سخن می‌گویند الهام‌بخش دیگر سخن‌سرایان ادب پارسی نیز بوده است. چنان که در کتاب «منطق الطیر» شیخ فریدالدین عطار نیشابوری نیز رد پای آن به شکل کاملاً محسوس آشکار است.

از دیگر شباهتهای داستان سلمان نبی (ع) و جمشید در شاهنامه طول عمر بسیار زیاد و محیر العقول این دو شخصیت است. طول عمر حضرت سلیمان (ع) بیش از ۵۰۰ سال ذکر شده است و طول عمر جمشید ۳۰۰ سال که هر دو از طول عمر طبیعی انسانها بسیار زیادتر است.

در داستان سلیمان نبی (ع) دستور می‌دهد که تخت یا شکوهی برای او بسازند که تمامی متعلقان و اطرافیان آن حضرت بتوانند بر آن بنشینند و سپس باد این تخت را به فرمان آن حضرت به آسمان برد. همچنین در ماجرای آمنن ملکه سبا به بارگاه حضرت سلیمان (ع) آن حضرت قبل از آمنن ملکه سبا به یکی از دیوها دستور می‌دهد تا تخت بزرگ و شکوهمند او را در یک چشم به هم زدن در نزد او حاضر کند و این امر به همین سادگی محقق می‌شود. این ماجرا در سوره «سبا» آمده است و یکی از جذاب‌ترین داستانهای قرآن کریم است.

حال در داستان جمشید نیز فردوسی همین تخت با شکوه را به همراه دیوی که آن را به آسمان می‌برد، به عاریت گرفته است:

به فر کیتی یک تخت ساخت

چه مایه بد و گوهر اتمر نساخت

که چون خواستی دیو برداشتی

ز هامون به گردون برافراشتی

نکته مهم دیگری که در تشابهات داستان حضرت سلیمان (ع) و جمشید شایان ذکر است امتحان الهی است. سلمانی نبی (ع) و جمشید پس از آنکه خداوند به آنان حشمت و شکوه فراوان می‌دهد و مورد تعظیم و تکریم دیگران قرار می‌گیرند، مورد آزمایش پروردگار قادر بکتا قرار می‌گیرند. با این تفاوت که سلیمان (ع) از این آزمایش رو سپید خارج می‌شود اما جمشید که دستخوش غرور و غفلت شده است فره ایزدی را از دست می‌دهد و از اینجا دوران نابسامانی و انحطاط او فراهم می‌گردد:

منی گردان شاه یزدان شناس

ز یزدان بیچید و شد ناسپاس

چنین گفت با سال خورده جهان

که جز خویشتن راندام جهان

هنر در جهان از من آمد پدید

چو من نامور تخت شاهی ندید

جهان را به خوبی من آراستم

چنان است گفتمی که من خواستم

چو این گفته شد فر یزدان ازوی

گسست و جهان شد پر از گفتوگوی

به جمشید بر تیره گون گشت روز

همی کاست آن فر گیتی فروز

چه گفت آن سخنگوی باقر و هوش

چو خسرو شوی بندگی را بکوش

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس

به دلش اتمر آید ز هر سوهراس

یکی دیگر از تشابهات داستانهای قرآن کریم و

شاهنامه فردوسی در تولد چهار نوزاد است، که این تشابه نیز حکایت از الهام گرفتن فردوسی از داستانهای ولادت حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) دارد.

در قرآن کریم درباره حضرت موسی (ع) و قوم بنی اسرائیل در ۳۴ سوره و ۱۴۳ آیه سخن گفته شده است. ولادت حضرت موسی کلیم‌الله از عجایب قدرت الهی در سنین جاریه ربوبی بوده که در آیه بیست صحاح ثانی سفر خروج تورات نیز ذکر شده است. ماجرا از این قرار است که در پی اینکه فرعون خواب وحشتناکی می‌بیند، معبران تولد و ظهور پیامبری را پیشگویی می‌کنند که بساط ظلم فرعون را بر هم خواهد ریخت و از این رو فرعون دستور می‌دهد تمامی کودکان پسر را به محض تولد از بین ببرند. به‌رغم این فشار و خشونت حضرت موسی (ع) متولد می‌شود و مادرش او را در سبزی نهاده و در رود نیل رها می‌کند. اما به اراده خداوند «آسیه» همسر فرعون موسی را از آب گرفته و او را به فرزندی پذیرفته و پرورش می‌دهد.

در داستان تولد «زال» نیز وقتی خبر سیدموی بودن نوزاد را به سام می‌دهند پدر از ترس سرزنش و تمسخر دیگران فرزند را به دامنه کوهی برده و در آنجا رها می‌کنند:

بخندند بر من مهان جهان

از این بچه در آشکار و نهان

از این ننگ بگذارم ایران زمین

نخواتم برین بوم و برافزین

بفرمود پس تاش برداشتند

از آن بوم و بر دور بگناشتند

به جایی که سیمرغ را خانه بود

بدان خانه این خرد بیگانه بود

نهادند بر کوه و گشتند باز

برآمد بر این روز گاری دراز

آن کوه از آنجا که محل زندگی سیمرغ بود، خداوند اراده می‌فرماید که این پرنده آن کودک را از مرگ نجات دهد و همچون موسی (ع) او را در آینده به خانواده و اقوام خود بازگرداند. در هر دو این داستانها تدبیر آدمی در مقابل قضا و قدر و اراده خدا ناچیز جلوه می‌کند و عظمت مشیت الهی آشکار می‌شود که «هر چه خدا خواست، همان می‌شود.»

در داستان تولد حضرت عیسی (ع) سخن از یک تولد غیرعادی و کودکی فوق‌العاده است. در بیان زندگی این پیامبر اوالعزم در سیزده سوره و ۳۳ آیه سخن گفته شده است. در یازده جا به نام مسیح در ۲۵ مورد به نام عیسی و در ۲۳ مورد دیگر درباره مادر مقدس آن حضرت، مریم عذرا خوانده شده است. یکی از نکات شگفت‌آور درباره حضرت عیسی (ع) سخن گفتن وی پس از تولد بود که بی‌گمان معجزه‌ای بزرگ است. این ماجرا در سوره مبارکه مریم نقل شده است که خداوند به حضرت مریم امر می‌کند که در مقابل تهمت

و نسبتهای ناروا مَهْر سکوت بر لب بزند و روزه سکوت بگیرد و در مقابل از نوزادش بخواهند که در دفاع از او سخن بگوید و به اذن خدا نوزاد لب به سخن می‌گشاید و ضمن بیان رسالت خود و دعوت به اجرای احکام الهی و میرا بودن مادر خود از هر معصیتی شهادت می‌دهد.

عقل آدمی برای هر چیزی تعریفی آفریده است و تعریف تواناییهای یک نوزاد چندان دشوار نیست. در غیر این صورت اراده خداوند را باید در نظر گرفت و اینکه اوست قادر متعال.

فردوسی از آنجا که زبان امری اکتسابی است و در ثانی شخصیت او شأن پیامبری را ندارد، بالطبع نمی‌توانسته چنین رویندایی را به این صورت مورد استفاده قرار دهد. اما این امر دلیل نمی‌شود که نوزاد داستان او موجودی بسیار قوی‌تر از هم‌سالان و همانندان خود نباشد. در واقع او کودکی را با استفاده از این رابطه خلق کرده است که در طول تاریخ بشر هرگز همانندی نداشته است! فردوسی در توصیف ایام بارداری رودابه و نوزادی که در رحم پرورش می‌داده بسیار قلم‌فرسایی کرده است تا بتواند ذهن خواننده یا شنونده را برای تولد نوزادی قوی بنیه چون رستم آماده و مجاب کند تا جایی که با شکافتن تهیگاه رودابه رستم را با زحمت فراوان به دنیا می‌آورند و:



به یک روزه گفتی که یک ساله بود

یکی توده سوسن و لاله بود

روبارویی پدر و پسر و غلبه پدر بر پسر از دیگر نکات مشترک میان داستانهای قرآن کریم و شاهنامه فردوسی است. در داستان پسر نوح (ع) و در داستان زندگی حضرت یوسف (ع) شاهد رودررویی پسر ناخلف حضرت نوح (ع) و پسران ناخلف حضرت یعقوب (ع) هستیم. نافرمانی پسران پیامبر تنها محدود به این پسران این دو پیامبر نمی‌شود و در دیگر داستانهای قرآن کریم نیز باز به موارد اختلاف بین پدر و پسر بر می‌خوریم که در تمامی این داستانها در نهایت با آشکار شدن خورشید حقیقت و یا ظهور غضب الهی، حقانیت و اصالت راه و مرام پدران به اثبات می‌رسد.

در شاهنامه فردوسی نیز با الهام از همین اصل روبارویی و جدال پدران و پسران یا پیروزی پدر خاتمه می‌یابد در داستان رستم و سهراب یا کیکاووس و سیاوش این پسران هستند که در پایان داستان جان خویش را از دست می‌دهند البته پسران شاهنامه همچون پسران انبیا از شخصیت منفی برخوردار نیستند اما در روبارویی با پدران در هر صورت می‌بایست بازنده باشند.

فردوسی در شاهنامه گاه به صراحت از پیامبران الهی و دین و آیین آنان نام آورده است. وی در چند جا با نام آوردن از حضرت عیسی مسیح (ع) فضایل آن حضرت راستوده است و علناً به خصومت «جهود» با آن حضرت اشاره کرده است

در ادبیات غرب در چنین مواقعی پیروزی غالباً با پسران است و پدران مغلوب همیشگی جدالها و روباروییها هستند. غربیان از غلبه پدران بر پسران در ادبیات شرق یا عنوان «پسرکشی» یاد می‌کنند و عقیده دارند که چنین اتفاقی برخاسته از نگرشی است که حاکم بر یک جامعه «ایستا» می‌باشد و «پدرکشی» در ادبیات غرب را حمل بر نگرش «دینامیکی» غرب می‌دانند که همواره خواستار حرکت و تحول است. اما حقیقت این است که نگرش سخن‌سرایان بزرگ شرق برخاسته از الهام آنان از ادیان الهی است. در دین مبین اسلام احترام و رعایت حقوق والدین بر فرزندان واجب است، چنان که در قرآن کریم پس از توحید نسبت به حفظ احترام هیچ چیزی مگر به اندازه حفظ احترام والدین سفارش و تأکید نشده است. این امر حتی در احادیث و روایات نیز کاملاً ملموس و آشکار است چنان که در قرآن کریم پس از توحید نسبت به حفظ احترام هیچ چیزی مگر به اندازه حفظ احترام والدین سفارش و تأکید نشده است. این امر حتی در احادیث و روایات نیز کاملاً ملموس و آشکار است چنان که پیامبر عالی‌قدر اسلام (ص) نگهداری از والدین و حفظ احترام آنان را حتی بر فریضه مقدس جهاد مقدم می‌شمارد.

در ادبیات غرب حتی اگر نویسندگانی مانند «ایوان تورگینف» در اثری مانند «پدران و پسران» حقی برای پدران قائل باشد منتقدان غربی را چندان خوشایند نیست. چنان که در نقدی که «هرتسن» و «کاتکو» بر کتاب پدران و پسران نوشته‌اند، ناخشنودی این منتقدان را به خوبی می‌توان دریافت.

در داستان رستم و سهراب، غلبه پدر بر پسر را می‌توان برتری یافتن خرد و تجربه بر قدرت و خامی نیز به شمار آورد. بی‌تردید آنچه موجب پایان غم‌انگیز سهراب شد همانا کم‌تجربگی و جهالت او که باعث شد هم از سوی افراسیاب اغفال شود و هم در نبرد با پدر اسیر ترفند وی گردد.

در داستان سیاوش و کیکاووس نیز همانند داستان حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل، آنچه کاملاً مشهود است ادب و فرمانبرداری فرزند از پدر است. هر چند که در داستان قرآن کریم در نهایت حضرت اسماعیل (ع) به دست حضرت ابراهیم (ع) قربانی نمی‌شود و سیاوش نیز به دست پدر کشته نمی‌شود.

این دو پسر نمونه تام و تمام مطیع بودن در برابر فرمان پدر هستند. ناگفته نماند در شاهنامه شاهد «پدرکشی» نیز هستیم. اما این عمل به شدت تقبیح شده است و سرنوشت بسیار شومی در انتظار چنین شخصی قرار گرفته است. ضحاک ماردوش به واسطه کم‌خردی از اهریمن فریب می‌خورد و به طمع رسیدن به پادشاهی پدرش را در چاه می‌اندازد تا مقام او را غصب کند.

و از آنجا که وی جوانی نابخفته بود، باز هم از ابلیس فریب خورده و به سرنوشت دردناکی دچار می‌شود. سرنوشتی که با پدرکشی او رقم می‌خورد و برخلاف تصور او استمرار دلپذیری ندارد.

تمرد و سرپیچی از فرمان پدر از یک سو و اختلاف بین برادران در داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم آمده است. در این داستان برادران حضرت یوسف (ع) که نسبت به او حسادت می‌ورزیدند، به دشمنی با او برخاسته و او را به چاه می‌اندازند. همین موضوع در داستان فریبون در شاهنامه نیز اتفاق می‌افتد. فریبون پس از آنکه سراسر جهان را بین سه پسر خود (سلم و تور و ایرج) تقسیم می‌کند و به هر یک حکمرانی سرزمینهایی را می‌بخشد، سلم و تور نسبت به ایرج احساس حسادت می‌کنند و با ناخرسندی به دشمنی با ایرج بر می‌خیزند و کمر به قتل او می‌بندند. زنه‌های بدکردار یکی دیگر از موضوعاتی می‌باشد که فردوسی به تأثیر از قرآن کریم، در اثر خود به آن توجه کرده است. در قرآن کریم زن حضرت نوح (ع) و زن لوط هر دو از کرداری ناشایست برخوردارند. به علاوه عشق گناه‌آلود و ابراز علاقه آتشین «زلیخا» به حضرت یوسف (ع) از دیگر نمونه‌های زنانی است که مورد توجه فردوسی قرار گرفته است و موجب به خلق شخصیت «سودابه» در شاهنامه شده است. شخصیتی که عشق نامشروع او به سیاوش موجب می‌شود که برای اثبات بی‌گناهی خود همچون حضرت ابراهیم (ع) از آتش بگذرد و همانند داستان ابراهیم (ع) آتش هیچ گزندی بر او وارد نمی‌کند.

خواب از دیگر مواردی است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است. ماجرای خواب حضرت یوسف و یا خواب عزیز مصر که پیشگویی آن قحطی می‌باشد، در شاهنامه نیز به شکلهای دیگری مورد استفاده قرار گرفته است که از جمله می‌توان به خواب هولناک ضحاک و پیشگویی معبران مبنی بر سقوط حکومت او و وقوع انقلاب، اشاره نمود.

